گفت‌وگو کنید

پاس بده ... شوت کن ... گُل ... گُل ...

دَرِ یکی از خانه‌ها باز می‌شود. پیرزن همسایه است؛ همان که مادرم می‌گوید مدّت‌هاست مریض است.

رنگش پریده است. کمی نگاهمان می‌کند؛ می‌خواهد چیزی بگوید امّا نمی‌گوید.

به بچّه‌ها نگاه می‌کنم. بازی متوقّف شده است. همه به فکر فرو رفته‌اند ... .

به نظر شما، بچّه‌ها به چه چیزهایی فکر می‌کنند؟

به اینکه با سر و صدای خود باعث آزار و اذیت پیرزن مریض شده بودند و باید از او معذرت‌خواهی می‌کردند.



گام به گام هدیه‌ها صفحه به صفحه طراح: سمیرا ابوالقاسمی